

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المجتهدین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود مرحوم نائینی به این عنوان که عده ای از مطالب ذکر شده که آیا این ها جز اصولند یا امارات اند و طبعا متعرض بیان نسبت بین آن ها و استصحاب شده است و مراد از نسبت، نسبت بین دلیل اعتبار آن ها با دلیل اعتبار استصحاب است، طبعا بحث مبنی است بر تفکرات خود آقایان که لا تنقض الشک بالیقین را تعبد گرفته اند، ما چون نگرفتیم طبعا طبیعت بحث عوض می شود که حالا در خلال بحث روشن می شود. اولین مطلبی را که ایشان فرمودند قاعده ید است، قاعده ید عرض کردیم ما یک ضمان علی الید داریم یا قاعده علی الید داریم آن باب ضمان است، آن این است که اگر انسان چیزی را دست بهش گذاشت و دست گرفت ضامن است، البته لا ترده یا تودیّه، اختلاف نسخه دارد، علی الید ما أخذت، آن را اصطلاحا در باب ضمان بکار می برند، یک قاعده ید داریم نه علی الید، قاعده ید داریم که اگر کسی بر چیزی تصرف می کند در دستش است این اماره ملکیت است یا علامت ملکیت است یا مثلا اصل محرز است، این به اصطلاح خودشان قاعده ید است، ایشان می گوید قاعده ید بین مسلمین و اصلا بین مردم کاملا متعارف است آن چه که دستشان هست، حکم می کنند و روایات هم بر این تدلّ بر این، استفاضت الروایات، اصطلاح استفاضه را غالبا در جایی بکار می برند که خبر از حد خبر واحد بیشتر باشد به متواتر نرسیده باشد، اصطلاحا استفاضه را، خود فاض الماء، فاض به معنای مثل سیل و طوفان، فیضان، آب زیاد شدن، آب زیاد باشد را اصطلاحا فاض می گویند، یک شعری دارد که سهوا الی فاض الحجج مال شافعی، این سهوا الی فاض الحجج یعنی حجاج از به اصطلاح به منی می روند به نحو همین جور فیضان آب، همین جور گروه گروه، جماعت جماعت می روند، اصطلاحا این است، حالا عرض کردیم سابقه نبود، در بحث دیروز هم اشاره کردیم، روایاتی که در باب قاعده ید است زیاد نیستند، اینی که ایشان می فرماید استفاضت الروایات مراد ایشان از استفاضه مراد این است که اجمالا در ابواب مختلف که نگاه می کنیم این هست یعنی انسان احساس می کند به این که این مثلا مطلب ثابت است و إلا در خصوص نصیت

روایات مستفیض نیست، علی ای حال این مطلب را مرحوم صاحب جواهر، صاحب وسائل در کتب قضا هم اهل سنت، ما هم آوردیم آن ها هم آوردند، یکی از مسائل ابتلائی هم هست لکن بیشترین ابتلاش سر مسئله شهادت بوده که اگر من دست کسی دیدم می توانم شهادت بدهم ملکش است یا نه، عده ای می گفتند بله می توانی تعامل ملک بکنی اما شهادت نمی توانی بدهی، إذا کان مثل هذا و أشار إلى الشمس فاشهد، در باب شهادت نکته فرق می کند تا ترتب آثار ملک، حالا ما وارد بحث ید و جمیع آثارش و بحث شهادت و این قسمت نمی خواهیم بشویم، حالا فعلا به همین مقداری که اصل قاعده ید.

آن وقت مرحوم نائینی خودشان اختیارشان این است که ید اماره ملکیت است، جز امارات است و طبعا اگر در موردی خلاف استصحاب باشد اصلا این ملک سابقا مال زید بوده الان می بینیم عمرو در آن تصرف کرده، عمرو عبا را می پوشد و می آید، تصرفاتی که دارد دست عمرو است، دیگر به استصحاب رجوع نمی کنیم، آن وقت لذا ایشان می فرماید چون اماره است اماره هم بر استصحاب که اصل عملی است مقدم است، و بعد هم وارد مباحث دیگری می شوند که این تفصیلی دارد راجع به بعضی نکات قاعده ید و استصحاب و آخرین بحثی هم که دارند بحث فدک را مطرح می کنند، در مسائل شیخ هم آمده که اصولا اشکالی که در فدک بوده چیست یعنی این بحث را عرض کردم حتی متکلمین هم مطرح کردند، در کتاب ابن ابی الحدید و ظاهرا از استادش ابوجعفر نقل می کند که می گوید ایکاش ابوبکر فدک را به حضرت زهرا می داد و اگر چه طبق قواعد هم با او بود، آن وقت این به احترام حضرت زهرا این را بهش می داد همچنان که در بعضی آقایان شیعه این عبارت را نقل می کنند، آن ذیلش را انداختند، فقط گفتند ایکاش، نه آن یک ذیل هم دارد، عبارات ناقص، من گاهی بعضی مطالب چون واقعا مصیبتی است، اصلا کار زشتی است این کار، نصف عبارت را بر می دارند و نصف دیگرش را نقل می کنند، به هر حال می گوید طبق قاعده حق با او بود و لکن خوب بود به خاطر احترام دختر رسول الله فدک را به ایشان می داد، یک بحثی آقایان دارند که چون در آن مسئله چون شیخ هم دارد در آن مسئله طبق قواعد قضا آیا حق با ابوبکر بود به حسب ظاهر، حالا غیر از آن روایت، إنا معاشر الانبیا لا نُورَث، مرحوم نائینی هم همین طور آورده، این محشی کتاب در فرائد نوشته، ایشان از مسند احمد نقل کرده که این حدیث در بخاری هم هست، نمی خواهد مسند احمد،

در بخاری هم هست، من چند مرتبه در همین بحث توضیح دادم، در متون معتبرشان مثل (مبهم ۲۰:۶) إنا لا نورث، معاشر الانبیا ندارد، اشکال هم می کنند که چرا مثلاً شیعه این کلمه معاشر الانبیا را ذکر کرده، در متون ضعیفی دارند و إلا در متون رسمی صحیحشان إنا لا نورث یعنی ما موروث نمی شویم، کسی چیزی از ما ارث نمی برد، ما ترکنه صدقه، کلمه معاشر الانبیا نیست، این چون اثر دارد، چون اثرش این است که اگر این باشد باید نقل شده باشد که حضرت موسی، حضرت عیسی، حضرت ابراهیم، حضرت اسماعیل وقتی فوت کردند تمام ملابس و لباس و تمام اموالشان را صدقه داده باشند، در اسرائیلیات ضعیف همچنین مطلبی نقل نشده، از هیچ پیغمبری نقل نشده حتی در روایات ضعیف اهل سنت در اسرائیلیاتشان مثلاً حضرت موسی که فوت کرد اموالش را، لذا این شبهه می آید که اگر شما گفتید إنا معاشر الانبیاء، پیغمبر از انبیا، خب این نیست، کدام پیغمبر همچنین چیزی شده؟ لذا من فکر می کنم حالا یا حواسشان جمع بوده یا فلان، إنا لا نورث، آن معاشر الانبیا خلاف واقع است، می گویم حتی روایات ضعیفی هم از اسرائیلیات ندارند که فلان پیغمبر از انبیای الهی وقتی فوت کرد اموالش را صدقه دادند، گفتند به بچه هایش، اموال شخصیش لا اقل لباسش و این ها را صدقه ندادند

پرسش: آقا اگر نباشد دلیلی بر این جمع آوردن إنا و نورث باقی نمی ماند

آیت الله مددی: إنا شاید خودشان به عنوان احترام خودشان، البته بحث زیاد شده، اصل حدیث درست است یا درست نیست، کجا بوده، چه بوده، سر و تهش چیست، حالا من شاید یک اشاره ای بکنم حتی عده ای خوانند إنا لا نُورثُ ما ترکناها صدقه، نه إنا لا نورث، إنا لا نُورثُ ما ترکناها صدقه، همان متنی که آن ها گفتند، إنا لا نُورثُ ما ترکناها صدقه یعنی ما چیزی را که به عنوان صدقه در دنیا در حال حیات قرار دادیم این دیگر میراث بچه های ما نمی شود، خاندان ما نمی شود، لا نُورثُ ما ترکناها صدقه، آن چه را که ما در زندگی خودمان نه اموال شخصیمان، من إن شا الله عرض می کنم که اصولاً بحث سر چه بوده و چرا این بحث مطرح شده این است که گفتند فدک

پرسش: این در مورد اموال همه صدق می کند، هر کسی هر چیزی صدقه بدهد دیگر ارث نمی تواند بدهد

آیت الله مددی: این ها خیال می کردند پیغمبر صدقه داده بعد از پیغمبر منحل دیگر می شود ورثه می برند، نه، مثلاً چیزی ما گفتیم این چاه مال پیغمبر بوده یا مثلاً این اسب ها را فی سبیل الله قرار دادند، می گویند تا خود پیغمبر بود، حالا که پیغمبر فوت کردند این تقسیم می شود بین ورثه، این هم گفته شده، خود اهل سنت هم گفتند نه این که ما گفتیم، خود اهل سنت هم احتمال دادند این طور بود، به هر حال من سابقاً عرض کردم اجمالاً یک چند ماهی قبل از وفات پیغمبر یا یک چند ماهی بعد از رحلت پیغمبر جز لحظات خیلی حساس تاریخ اسلامی است، خیلی دست و تحریف توش وارد شده، خیلی زیاد، پیدا کردن سرنخ های اصلی هم خیلی مشکل است، در همین بحث ها عرض کردیم این ها بحث را آوردند روی فدک که مثلاً ابوبکر فرستاد عمال حضرت زهرا را از فدک خارج کردند، خودش تا بخواهند بروند فدک پنج روز راه بود، برگشتن هم پنج روز، احتمالاً عمال حضرت زهرا در (مبهم ۴: ۱۰) سبعة بوده، این ها هفت تا باغ در مدینه بوده، اصلاً ربطی هم به فدک ندارد، حالا إن شا الله در آن جا اشاره اجمالی به مجموعه اموال پیغمبر چه اسب پیغمبر، شتر پیغمبر، بعد مسئله عبید و امائی که داشتند، کنیز هایی که داشتند و برده هایی که داشتند، اموال دیگر پیغمبر، شتر هایی که داشتند این ها سعی کردند عده ای از علمای ما هم بنویسند اما به نظرم کامل نشده است و فکر می کنم آن پول اساسی چند دفعه عرض کردم هشتصد هزار درهم از بحرین برای پیغمبر آورده بودند که عرض کردم فعلاً فقط یک مصدر ما پیدا کردیم، هیچ کتابی اسم این پول را نبرده، حتی در روایات اهل بیت هم برده نشده، ظاهراً این پول را بالا کشیدند، اگر مطلبی بوده این بوده که به مراتب از فدک گران تر بوده و سهم حضرت زهرا از خمس و از خیر بوده، إن شا الله تعالی آن را چون می گویم احتیاج دارد به یک مطالعه جدید، بعد هم آن ها هم خودشان فهمیده بودند که إنا لا نورث به درد نمی خورد، یک حدیث دیگر درست کردند که مرحوم آقای نائینی هم نیاوردند، دیگران اصحاب ما هم، إن الله إذا أعطی بنییه طعمه کانت لولی الامر من بعد، یعنی می گفتند این فدک را خداوند برای پیغمبر قرار داد خالصه له، این طعمه کانت له، این جور چیز ها کانت لولی الامر من بعده، این غیر از قصه لا نورث است، به نظر من دیدند آن خیلی چاره ساز نیست این دومی را هم بهش اضافه کردند، حالا در مصادر اصحاب، البته مرحوم نائینی و دیگران مفصل دیدم راجع به فدک نوشتند اما این حدیث را نیاوردند، إن الله إذا أعطی بنییه طعمه، این هم از ابوبکر است، آن یکی هم از ابی بکر

.....

است، این هم از ابی بکر است، به هر حال یکمی از بحث خارج شدیم چون مرحوم نائینی دارند، من یک اشاره ای در حد اشاره، دیگر نمی خواهیم مفصل وارد قصه فدک بشویم و این که مرحوم شیخ داد که این دعوای میراث بوده یا دعوای هبه بوده چه بوده این در حقیقت توجه نکردند، مجموعه دعوای است، یکی نیست، این اشکال سر این است من الان مقدمتا عرض کنم، چون اگر میراث باشد یک جور طرح دعوا می شود، اگر نحله و هدیه باشد جور دیگری مطرح می شود و یک دعوا نیست که آقایان بخواهند بگویند این دعوا با قاعده نساخت، من إن شا الله عرض می کنم در محل خودش

پرسش: در آن خطبه که حضرت زهرا با ابوبکر محاجه می کند بحث میراث مطرح است

آیت الله مددی: آن میراث احتمالا سر همین هشتصد هزار درهم است که این مال پدرم بود باید به آن ها برسد و مال املاک پیغمبر، ربطی به فدک ندارد، این ها میراث را به فدک هم زدند، اشکال کار این است، بعد هم عرض کردم این خیلی تعجب آور است آقایان دقت کافی نکردند متنی که در کتاب بخاری هست خیلی عجیب است، از عائشه نقل می کند، إن فاطمة جائت تطالب ابی بکر بسهمها من خیبر، این را یک مقدار در بحث اراضی خراجیه متعرض شدیم و توضیح دادیم که حضرت سهمشان را هم از خیبر خواستند، این مثلا در کتاب های ما نیامده، در کتاب بخاری آمده آن هم از زبان عائشه و توضیح دادیم که حدود سال ۲۰ که عمر دستور داد یهودی ها را از خیبر بیرون کردند اصلا در متون عامه خواندیم به زن های پیغمبر گفت اگر می خواهید سهمتان را از خیبر به صورت غله بدهیم یا می خواهیم از زمین خیبر به شما سهم بدهیم، خیلی هم عجیب است که نوشتند سهم حضرت زهرا یا سهم حضرت امیر را هم دادند، خیلی عجیب است حضرت زهرا بحث سهمشان را از خیبر مطرح کردند عملا بعد از ده سال به عائشه و حفصه سهم خیبر را دادند، اشکال را حضرت زهرا مطرح فرمودند فائده را آن ها بردند، خب اگر این بناست ارث نباشد چطور عمر به حفصه و عائشه گفت و به نظرم متونشان هم سه تاست، بعضی ها دارد که مثلا عائشه و حفصه اختارت الارض، نه بعضی ها دارد که اختارت الغلة، بعضی ها هم تفصیل دارند که مثل این که عائشه گفت زمین مال من و حفصه گفت محصولش مال من، حالا به هر حال غرض این که این را خود اهل سنت دارند، اگر شما بناست به عائشه و حفصه بدهید خب دختر رسول الله که در این مسئله اولی است مگر این که بگوییم

پیغمبر برای عائشه و حفصه از خیبر، من عرض کردم خیبر چیزی حدود چهل هزار تن مجموعه درآمدش بود محصولاتش بود، مابین جو و گندم، آن وقت قرارشان به این بود که بیست هزار تایش مال مسلمان ها باشد، بیست هزار تایش مال یهودی ها باشد، علی النصف، ثلث هم گفته شده، آن وقت این نصف را پیغمبر به یک ترتیب معینی سهمی برای زن های خودشان کنار می گذاشتند، سهمی برای (مبهم ۱۵:۳۰) آن وقت هیجده سهم کردند هر نفری صد نفر باشد که ۱۸۰۰ نفر باشد، خود حضرت امیر هم یکی از آن هاست، آن وقت خود حضرت امیر هم یکی از آن هاست، آن وقت سهامی برای حضرت امیر و برای زن ها، آن وقت هنوز رقیه و ام کلثوم را نمی دانم اما زینب آن وقت زنده بود در وقت خیبر،

پرسش: مساحتش چقدر بود که این قدر محصول می داد

آیت الله مددی: نوشتند، محصولش را نوشتند، من نقل کردم از تاریخ خود آن ها نقل کردم. محصولی که آن ها گفتند چیزی حدود چهل هزار تن است، خیلی زیاد است

پرسش: مساحت خودش چقدر است؟

آیت الله مددی: خودش هفت تا قلعه بوده، الان هم هست خیبر، هفت تا قلعه بوده، دیگر از زمانی که عمر بیرون کرد تقریباً رو به ویرانی گذاشت و فکر می کنم جوری بوده که آبش یا خیلی نزدیک بوده یا روان بوده، این قاعدتا باید چون آب مدینه در آن زمان من عرض کردم که حدود چهار، شش متر هفت متر بوده، این که اصلاً می گویند با دلو می کشیده چون چاه ها کوچک بودند، شش متر، هفت متر به چاه، آن وقت معلوم می شود قسمت های مدینه آب روان بوده اصلاً مثل چشمه مانند، شاید خیبر و فدک، فدک جز خیبر نیست، حدود ۳۵-۳۶ کیلومتر با خیبر فاصله دارد، قصه خیبر که تمام شد فدک را آوردند خودشان تسلیم کردند که تعبیر قرآن فیء است، ما افاء الله علی رسوله، دیگر وارد آن بحث نشویم طول می کشد.

عرض کنم که این مطلب را مرحوم صاحب وسائل، حالا یک مقدار هم از وسائل بخوانیم، صاحب وسائل در کتاب وسائل در ابواب کیفیت الحکم و احکام الدعوی، عنوان بابش این است، در کتاب قضاء در باب ۲۵ چون بحث وسائل هم هست عرض بکنم، کیفیت کار

وسائل این است که عناوین ابوابش حکم فقهی است و اگر جایی هم مثلاً یا روایات متعارض یا نکته ای دارد تعبیر به حکم می کند می گوید حکم فلان، نمی گوید حکم چیست، این روش را وسائل دارد و عرض کردیم وسائل عناوین ابوابش عده ای از احکام هم آن وقت احادیث را که می آورد مناسب با همان احکام است، در این باب ۲۵ چهار تا حکم را متعرض شده است:

یک: وجوب الحکم بملکية صاحب الید، عرض کردم می توانید باب بخوانید، آن وقت وجوب الحکم بخوانید، باب وجوب الحکم به نحو اضافه بخوانید به جر، باب یا باب، وجوب الحکم بملکية صاحب الید حتی یثبت خلافها، این حکم اول، این بحث شهادتش در جواهر هم آمده اگر آقایان خواستن فقهیش را ببینند، جواهر جلد ۴۱

دو: باب و جواز شهادة لصاحب الید بالملک، غیر از این که تعامل ملک می کنید شهادت هم می شود بدهید.

سه: و أنه لا یجب این جا، و أنه هم أنه هم إنه هر دو می شود خواند، و أنه و إنه لا یجب علی قاضی تتبع احکامه من قبل، این حکم سوم که قاضی لازم نیست، البته این کار قاضی نیست، بیشتر کار حاکم است

چهار: و حکم اختلاف الزوجین فی متاع البیت، ببینید این سه تا را فتوا داد، چهارمی چون روایاتش متعارض بود یعنی مشکل داشت کلمه حکم را آورد، و حکم اختلاف الزوجین، چرا این را هم جدا کرد؟ چون ممکن است کسی بگوید در باب متاع البیت وقتی زنی یا مردی مرد ببینیم کدام یکی ید داشتند، دست داشتند، همانی که ید داشت آن مالک است، حالا فرض کنید مثلاً فرش مال زن بوده اما مرد تصرف می کند، مرد ید دارد، ایشان می خواهد بگوید متاع البیع در باب میراث فرق دارد، این مسئله را در میراث دارند و این نکته را من سابقاً هم عرض کردم وسائل گاه گاهی، حالا علتش هم شاید تناسب مقام است، یک حکمی را در عنوان باب قرار می دهد اما روایاتش را نمی آورد، این هم از عجائب کار ایشان است، عنوانش را قرار می دهد، عنوان باب قرار می دهد اما در آن باب روایتی که مربوط به آن است نمی آورد، این را وسائل دارد

پرسش: شاید به خاطر این که حکمش از این روایات دیگر فهمیده می شود

آیت الله مددی: نه آن بحث میراث است اصلا، مال شهادت و این ها نیست، دید مناسب است، می خواهد بگوید در باب متاع البیت ید کافی نیست چون آن جا روایت دارد متاع البیت آن چه که مربوط به زن هاست می خورد به زنش، آن چه که مربوط به مرد هاست می خورد به مرد، این در باب میراث هست.

بینید آن وقت لذا خود صاحب وسائل، خیال نکنید صاحب وسائل هم آدمی است که یک کاری کرده، آخر باب دارد و تقدم ما یدل علی الحكم الاخير فی میراث الازواج، چون این را یک جای دیگر آورده غرض این حکم اختلاف زوجین فی متاع البیت از این چهار تا حکمی که ایشان در عنوان باب قرار دادند یکیش را اصلا روایاتش را نیاوردند، هیچ روایتی منقول نیست و حواس ایشان هم، چون ایشان شبهه کرده که اگر ید معتبر باشد در متاع البیت هر چیزی که زن ید دارد می گوئیم مال زن است، هر چیزی که مرد ید دارد می گوئیم مال مرد است، این طور می گوئیم، در روایات دارد که متاع البیت آن چه که زنانه است مال زن است و آن چه که مردانه است مال مرد است، اگر اختلاف شد که این فرش مال مرد است یا زن است مثلا اگر وسائل زینت است این ها خب مال زن است، اگر تیر و تفنگ است مال مرد است یعنی اعتبار به زنانه و مردانه بودن است، به هر حال مرحوم صاحب وسائل به این که نکند از این باب به درد آن مسئله هم بخورد اشاره کرده، و لذا گفت حکم اختلاف الزوجین. این را من یکمی بگویم چون آشنا می شوید با کیفیت کار صاحب وسائل، شاید شما اگر بخواهید جامع الاحادیث بنویسید این کار را نپسندید، بگوئید این کار درست نیست عنوان باب بزند کلا حدیث نیاورد، این غیر از این جا هم دارد که عنوان باب می زند اما حدیث نمی آورد.

به هر حال آن چه که الان مربوط به ماست حکم اول است، وجوب الحكم بملکية صاحب الید، طبعا بطبیعة الحال اگر حکم کردیم مسئله شهادت هم بر او مترتب می شود، ایشان چند تا روایت در این جهت آوردند حدیث اولی که در این جا آوردند شیخ طوسی رحمه الله منفردا باسناده عن ابی القاسم ابن قولویه، این ابی القاسم بن قولویه چاپ کرده، عاداتا ابن باید بنویسند، وقتی کنیه را می آوردند همزه ابن را می گذاشتند، اگر مثلا می گفت جعفر ابن قولویه، اگر جعفر ابن قولویه می گفتند همزه ابن را می گذاشتند، اصول املای قدیم بود چون قولویه جد ایشان است، اگر بن را به جد نسبت بدهند همزه را می آورند، اگر به پدر نسبت بدهند همزه را

نمی آورند، اگر کنیه هم آوردند یا لقب مثلاً ابوالقاسم شمس الدین ابن ...، این جا همزه را می آورند، در املا، این جز قواعد املاست، قواعد املا را هم یاد بگیرید.

پرسش: در علم باشد

آیت الله مددی: بله پنج شش مورد است، من دو سه موردش را گفتم، غرض این که نسبت به مادر باشد مثل محمد ابن الحنفیه آن جا باید همزه را بگذارند، اگر به جای پدر مادر باشد رسمشان این است که همزه را می گذارند، محمد ابن الحنفیه با همزه می گذارند، اما اگر مثل محمد بن علی، آن جا بن می نویسند، به مادر ابن می نویسند، الی آخره، حالا قواعدش هم در ذهنتان باشد.

عن أبیه محمد ابن قولویه، ایشان هم توثیق شده بد نیست، عن عبدالله ابن جعفر الحمیری، از اجله و بزرگان اصحاب، فوق العاده است ایشان، ظاهراً حلقه وصل کتاب هم به قم ایشان است، عبدالله ابن جعفر حمیری است، بسیار مرد بزرگوار و جلیل القدری است ایشان، عن محمد ابن ولید، البته آقایان قاعدتا می گویند محمد ابن مشترک بین (مبهم ۲۵:۱۷) و بین الخزاز القمی است، قمی نیست ایشان کوفی است، لکن این جا ظاهراً همان ثقه است، آن شباب نیست، محمد ابن ولید خزاز چون مرحوم نجاشی طریقی به کتاب عباس ابن هلال دارد آن جا تصریح کرده محمد ابن ولید الخزاز، همین سند آن جا آمده، در کتاب نجاشی عن العباس ابن هلال، این الان درست نمی شود، نجاشی فقط اسم ایشان را نام برده که شامی، الشامی له کتاب، بعد طریقش را می نویسد، آخرش محمد ابن ولید عن العباس ابن هلال، بعد دارد که له نسخه عن الرضا علیه السلام، الان درست قاعدتا شامی ها که سنی هستند، قاعدتا یعنی اهل تشیع در بین آن ها کم است، در این کتاب میزان الاعتدال درباره ابوالفرج اصفهانی نوشته ابوالفرج الاصفهانی الاموی الشامی شیعی، و حالا عجیب است که هم اموی باشد هم شامی و شیعی باشد، این دیگر عجیب است، البته ایشان شیعی زیدی است نه شیعه اثنی عشری، به هر حال این احتمال دارد من عرض کردم یک شرح مفصلی نسخ متعددی خصوص حضرت رضا و تا آن جایی که می دانم تقریباً همه شان هم سنی اند، غیر شیعه یعنی شیعه شان اصلاً فرض کنید ابن فضال پدر روشن نیست، این خودش یک شرحی دارد مجموعه مرویاتی که از حضرت رضا دارند یکیش هم مال همین عباس ابن هلال است که آشنایی نداریم. یک نکته ای هست عرض کردم

.....

مرحوم آقای تستری، حالا که می خواهیم روایت را بخوانیم بعضی فوائد جانبی را بگوییم که گفته نشده، ایشان تا آن جایی که من دیدم اولین نفری است که گاهی به شیخ اشکال می کند، مثلاً یک شخصی اسمش در روایات هست، شیخ در رجال نیاورده، می گوید و عدم ذکر الشيخ له فی الرجال غفلة، یا مثلاً مثل همین عباس ابن هلال، نجاشی اسم ایشان را آورده و طریق هم بهش ذکر کرده، بعد می گوید و عدم ذکر الشيخ طریقه فی الفهرست غفلة، این یکی از کارهایی است که یادم نمی آید قبل از ایشان کسی کرده باشد، من در ذهنم الان نیست که قبل از مرحوم آقای تستری در همین قاموس الرجال این کار را کرده باشد، دارد که مثلاً چرا شیخ، نجاشی طریق به ایشان در فهرست دارد، شیخ طریق به ایشان ندارد لذا ایشان به این فکر افتاده که غفلة، ایشان غفلت فرموده، عرض کردم مرحوم آقای تستری انصافاً مرد بسیار خوب، بزرگوار، خود شخصیت معنویش، روحیش، علمیش لکن ایشان یک مشکل بزرگ دارد که استاد ندیده و خودش گوشه خانه نشسته و یک مطالبی را رسیده، این استاد ندیدن خودش یک درد بزرگی است، این نتیجه ندیدن استاد است، ما عرض کردیم درست است این مطلب ایشان اما این غفلت نیست، سببش غفلت نیست، اصولاً مرحوم نجاشی عده ای از مشایخ را دیده که شیخ اصلاً این ها را ندیده، آن مشکل غفلت نیست، اصلاً شیخ آن ها را ندیده، مثلاً گاهی بوده بعضی از مشایخ، فرض کنید همین که مال قزوینی است، شاذان، ایشان یک سفر بغداد آمده، نمی دانم حج می خواسته برود یا نجف می خواسته برود، تصادفاً نجاشی در بغداد بوده از ایشان اجازه گرفته، اجازات را برای میراث های قم، اصلاً شیخ آن وقت بغداد نبوده، لذا عرض کردیم مرحوم نجاشی، مرحوم آقای بحرالعلوم در همین رساله فوائد رجالیه اسم برده، بعد از ایشان هم عده ای اسم بردند، مرحوم آقای ابطحی در تهذیب المقال اسم برده، زیاد نوشتند چون از قدیم نوشته شده، اما خب تحلیل علمی نشده، به هر حال با احترام برای بزرگان. یک مجموعه ای از مشایخ اند که اصلاً شیخ طوسی از آن ها حدیث نقل نمی کند، چون شیخ آن ها را ندیده، درک نکرده، فرض کنید ابن الولید، شیخ ابن الولید را ندیده و از او هم نقل نمی کند، خب اگر یک چیزی در اجازه ابن الولید بوده طبیعتاً شیخ نقل نمی کرد، این غفلت نیست چون طریق بهش نداشته، مگر این که آن کتابی را ابن الولید نقل کرده شیخ از راه دیگری در مشایخ ابن الولید به او برسد، معذرت می خواهم ابن نوح، حواسم پرت شد، ابن نوح که قمی است، مرحوم شیخ قدس الله نفسه ابن نوح را زنده

.....
بوده چون ۴۰۹ وفات ابن نوح است لکن شیخ می گوید ایشان در بصره بوده، و لم يتفق لقائی اياه، من ایشان را ندیدم، ابن نوح یکی از مشایخ مهم نجاشی است، همین آقای قزوینی که عرض کردیم ابن شاذان قزوینی از مشایخ مهم است، شیخ اصلا ایشان را ندیده، آن وقت مرحوم نجاشی ظاهرا و العلم عند الله مصادر را از راه های متعددی از ابن عقده نقل می کند، یکیش ابن الجراح است، شیخ ایشان را هم ندیده چون قبل از شیخ فوت کرده، غرض حالا من وارد این بحث نمی شوم، نوشتند که مواردی را که مرحوم نجاشی از مشایخ نقل می کند شیخ آن ها را اصلا ندیده، خب طبیعتا اگر آن ها را ندیده از آن ها هم نقل نمی کند، غفلت نیست، اصلا قاعده است.

پرسش: شیخ از نجاشی نقل می کند

آیت الله مددی: نجاشی رتبه اش از شیخ کمتر بوده، شیخ شیخ الطائفه بوده، شیخ هیچ وقت از طریق نجاشی نقل نکرد

حالا نخواستیم از معاصرش نقل نکرده، روشن شد؟ چون این کار را اولین بار مرحوم آقای تستری انجام داده، کار خوبی هم هست، کار بدی نیست، اما خوب بود تحلیل می شد، ایشان از شخصی است به نام محمد ابن حسین ابن عثمان ابن منطاق، از شاگردان ابن عقده، ایشان مرحوم نجاشی این کتاب را از طریق ابن عقده نقل می کند، شیخ از همچنین استادی اصلا نقل نمی کند، نجاشی طرق متعدد به ابن الولید دارد و لذا طریق واحد نمی گوید، می گوید خبرنا غیر واحد، هم از اهل سنت، چون می گوید در بغداد وقتی که نجاشی بود هم از اهل سنت هم شیعه هم زیدیه زیاد بودند که از ابن عقده نقل می کردند، راست هم می گوید، شیخ فقط از ابن السلط اهوازی از ابن عقده نقل می کند، نجاشی یک لیستی دارد از مشایخی که از ابن عقده است، یکیش هم همین جاست، اصلا نجاشی این را از کتاب ابن عقده نقل می کند، خب حتما در این جا شیخ نبوده، چون وقتی که نباشد این کمال دقت شیخ است، اگر شیخ می خواست نقل بکند کار را قر و قاتی کرده بود، در اجازه ای که از استادش داشته این کتاب نبوده لذا ایشان نقل نکرده، این جا هم دقت بکنیم ببینیم شیخ از طریق قمی ها، شیخ رفته از راه قمی ها، آن طریقی را که نجاشی داده از طریق آن استادش، حالا نمی دانم بغدادی بوده، می رود به کوفه ابن عقده، می رود به آن یکی دیگر ابن خاقان، بعد می رود به محمد ابن ولید، این ها همه کوفی اند، بعد هم عباس ابن

.....

هلال که می گویند شامی بوده، علی ای حال این نکته را می خواستم عرض بکنم که این اگر گاهی می بینید که شیخ ندارد این ها روی غفلت نبوده، بله در رجال استقصا نکرده، این درست است، نه شیخ استقصا نکرده، علامه هم استقصا نکرده، اصلا این که ما فقط کتب اربع را استقصا بکنیم این تا زمان جامع الروات اردبیلی اصلا نبوده، این هزار و صد خرده است نه زمان شیخ که سال چهارصد و خرده ای است و اما استقصای کل کتب شیعه، کتب اربعه این تازگی است قبل از این هم نبوده، این استقصا نبوده اما غفلت نیست، عدم استقصا با غفلت چیز دیگری است، آن بحث دیگری است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين